

حقوق و مفصل جامع فرهنگی

مصاحبه با کاتبین روزگار

گفتگو: جرائم فرهنگی به چه نوع جرم هایی اتلاق می شود؟

کاتبین نوری: واژه جرم فرهنگی، واژه جدیدی است و هنوز چندان موضوع بحث و گفت و گو قرار نگرفته است تا تعریف جامع و مانعی که مورد قبول حقوقدانان و قضات باشد به دست آمده باشد. اجمالاً به نظر بنده «جرم فرهنگی» را به جرائمی باید اتلاق کرد که اقدام علیه نهادها و باورهای فرهنگی یک جامعه است. اصولاً او کتاب جرم از دیدگاه علمی و رفتار با سازگاران موجود انسانی در برابر تعهدات و قواعد اجتماعی است. همچنانکه حقوق، به طور کلی، ناظر به زندگی فرد در مجموعه ای از مناسبات اجتماعی است، جرم نیز مقوله ای است که راجع به نوع روابط فرد و جامعه است. از این روست که می گویم، جرم پدیده ای انسانی-اجتماعی است. هر دسته از جرائم، مانند جرایم علیه اشخاص و جرائم علیه اموال و جرائم علیه امنیت ملی و... هر کدام دارای ویژگی های قانونی، روانشناختی و جامعه شناختی مخصوص به خود می باشند. هدف اصلی و اولیه که از جرم، مجازات ها و شیوه اعمال آن اختیار می کنیم نیز آن است که به سیستمی دست پیدا کنیم که بتواند از یک سو آزادی های فردی و اجتماعی را تضمین کند و از سوی دیگر نظم عمومی را تحقق بخشد.

از این رو می توان گفت که در هر جامعه ای، به فراخور نظام فرهنگی و اخلاقی حاکم بر آن جامعه، سلسله ای از اصول و مبانی ارزشی و فرهنگی وجود دارد که جامعه برای حفظ و بقای خود بر

حراست از آنها همت می‌گمارد. این اصول گاه در حوزه اخلاق قرار دارند. در این صورت روش عمومی برای صیانت آنها همان روش های اخلاقی است. اما گاه - معمولاً به دلیل تشخیص اهمیت موضوع - برخی از آنها پای در قلمرو حقوق می‌گذارند. در این صورت، جامعه برای صیانت از اصول اخلاقی و فرهنگی مورد نظر خود از روش ها و ضمانت های اجرایی حقوقی استفاده می‌کند و چه بسا که با تعیین مجازات برای متجاوزان از این اصول، وظیفه حراست از مبانی فرهنگ و اخلاق جامعه را به حقوق کیفری وامیگذارند. به این ترتیب جامعه با برقراری ضمانت های اجرایی کیفری، قصد خود را به حفظ و حراست از مبانی فرهنگی و اخلاق مورد اعتقاد خود بازگو می‌کند. به این اعتبار می‌توان گفت که جرایم فرهنگی، جرایمی هستند که بنا به تعریف قانونگذار کیفری، اقدام علیه اصول و مبانی فرهنگ حاکم بر کشور تلقی می‌شوند. به عنوان مثال، در ایران یک نهاد فرهنگی نوع پوشش است. خانم ها و آقایان باید مطابق با تعریف رسمی، در انتخاب نوع پوشش خود یک حدود، ضوابط و قواعدی را رعایت کنند. این حدود بنا به فرض قانونگذار جزو باورهای فرهنگی کشور است و کسی که این حدود را نقض کند، از دید قانون گذار در مقابل یک باور فرهنگی ایستاده است و مجرم دانسته می‌شود.

امروز در ایران جوانان بیشتر در معرض اقدام به کدام یک از جرایم قرار دارند؟

وقتی به مصادیق عمده این جرائم می‌رسیم، متوجه می‌شویم که عمدتاً جوانان هستند که در خطر ارتکاب قرار می‌گیرند. به عنوان مثال چه در زمینه الگوی پوشش، چه جرائم مربوط به کالاهای فرهنگی غیر مجاز مانند فیلم ها و نوارهای موسیقی ای که مجوز از وزارت ارشاد ندارند، نوع معاشرت میان مرد و زن، بیشتر متوجه جوانان است.

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مبنای حقوقی این جرائم فرهنگی چیست؟

رتا جامع علوم انسانی

در امور کیفری ما تنها یک مبنای حقوقی داریم و آن قانون است. بنا به اصل قانونی بودن جرم و مجازات که در اصل سی و ششم قانون اساسی و ماده ۲ قانون مجازات اسلامی تصریح شده است، هیچ عملی جرم نیست مگر قانون آن را جرم شناخته باشد و همچنین هیچ مجازاتی قابل اعمال نیست مگر آن که قانون آن را تصریح کرده باشد. این اصل مسلم و غیر قابل انکار قانون جزاست که کاملاً مورد قبول فقه شیعه نیز هست. عمده ترین قوانین در این زمینه، قانون مجازات اسلامی در بخش تعزیرات است و سپس قوانین مربوط به الگوی پوشش و قانون منع استفاده از تجهیزات ماهواره ای و قوانین مربوط به نوارهای تصویری و صوتی که در هر مورد قانون مجازات را هم تعیین کرده است.

خود عمل قانونگذاری بر چه اساسی صورت می‌پذیرد؟

می‌توان گفت که عمل قانونگذاری فرض کردن و اعتبار کردن بعضی از مفاهیم از واقعیت‌های بیرونی است. قانونگذار فرض می‌گیرد یا اعتبار می‌کند که یک تعریف حقوقی خاص برای یک رابطه معین اجتماعی ضروری است تا بتوان نظم اجتماعی را حفظ کرد و پیش برد. در حقوق کیفری این اعتبارات خیلی حساس‌تر و مهم‌تر هستند چون از یک سو مستقیماً با آزادی‌های فردی و اجتماعی طرف هستند و از سوی دیگر به شدت با نظم عمومی سروکار پیدا می‌کنند. در واقع همانطور که گفتیم حقوق کیفری موظف است توازن معقولی بین نظم عمومی و آزادی‌های فردی و اجتماعی برقرار کند. اما این که چه عاملی باعث می‌شود امری جرم شناخته شود یا نشود و چه مجازاتی برای آن در نظر گرفته شود به ادراک قانونگذار به عنوان بخشی از حاکمیت یک کشور از نوع روابط اجتماعی و نیز به نظام اعتقادی حاکم بر یک کشور بر می‌گردد. البته باید همینجا اضافه کنیم که شاید عمل قانونگذاری کیفری لزوماً صحیح نباشد و به عنوان مثال انطباق چندانی با واقعیت نداشته باشد. در مورد جرائم فرهنگی نیز درست به مانند سایر قوانین کیفری عمل می‌شود. قانونگذار ایرانی تشخیص داده که نوع خاصی از موسیقی شایسته نیست و رواج آن به سلامت اجتماعی و اخلاقی لطمه می‌زند. همینطور نوع



خاصی از تصویر و نوع خاصی از رابطه را جایز نمی‌داند و اینها را به عنوان عواملی که نظم عمومی را می‌تواند مختل سازد آنقدر مهم تشخیص می‌دهد که به اتکای آن، آزادی‌های فردی و اجتماعی را محدود می‌کند.

بسیار خوب، اما نحوه استخراج این مفروضات و اعتباریات چه هستند؟

به هر حال هیچ قانونگذاری چشم بسته قانون نمی‌نویسد و هیچ قاضی ای هم چشم بسته قانون را به مرحله اجرا نمی‌گذارد. پس ما به ویژه وقتی می‌خواهیم از منظر جامعه‌شناختی به بررسی یک قانون بپردازیم، باید ببینیم که قانونگذار بر اساس کدام مستندات عینی این قانون را استخراج کرده است. در عین حال مستندات عینی یگانه منبع استخراج قانون نیستند. قانونگذار در عین حال به اصول پیشینی‌ای وفادار است و وفاداری خود را به این اصول از طریق وضع قانون نشان می‌دهد. در حالت اول بحث بیشتر بر سر عرف جامعه است و در مورد دوم قانونگذار کاری به عرف جامعه ندارد و آن اصول پیشینی بیشتر مد نظرش قرار دارند.

یعنی در حالت دوم، جفیه تجویزی (Normatif) قانون بیشتر مد نظر است.

دقیقاً همینطور است و در این موارد قانون جنبه نورماتیو پیدا می‌کند. یعنی یک سری «باید»‌هایی پدید می‌آیند که اصالتشان بیرون از نظام اجتماعی برای قانونگذار ثابت شده است و قانونگذار می‌خواهد آنها را به صورت قانون تثبیت کند. البته این موضوع را نیز باید یادآور شد که هر قانونی هم به «هت»‌ها توجه دارد و هم به «باید»‌ها، اما در هر قانون مشخصی یکی از این دو جنبه می‌تواند بر جنبه دیگر توفیق داشته باشد. در مورد خاص ایران و نظام جمهوری اسلامی، در زمینه جرائم فرهنگی به نظر من، قانونگذار، بیشتر فقه شیعه را مد نظر داشته است. در بسیاری از موارد مورد بحث ما، یعنی در مورد جرائم فرهنگی، فقه شیعه احکام خاصی دارد مانند حرمت غناء، حرمت تکثیر صورت و نیز احکام خاصی دارد در مورد روابط بین جنس مخالف. قانونگذار جمهوری اسلامی، این احکام را در نظر داشته و بر مبنای این احکام قانون را تحریر کرده است، فارغ از اینکه در جامعه نیز این الگو وجود دارد یا نه. و می‌دانیم که این یک قاعده فکری است که اگر عمل حرامی را همه هم انجام دهند، از حرمت ساقط نمی‌شود و یا اگر حلالی را همه ترک کنند از حلیت نمی‌افتد. منظور قانونگذار جمهوری اسلامی از نوشتن این نوع قوانین اجرا شدن این احکام فقهی بوده است. در این جا نکته مهم این است که بحث بر سر حرمت و حلیت مسائلی که قوانین بر اساس آنها وضع شده است، نیست. بحث بر سر مصادیق است و درست همینجاست که به نظر من مهم ترین مشکل در زمینه جرائم فرهنگی به وجود

می‌آید. به عنوان مثال اگر اشتباه نکنم، اجماع فقهاست در مورد حرمت غناء، اجماع فقهاست بر حرمت روابط نامشروع، بر حرمت صور قبیحه. اما مصداق غناء چیست؟ مصداق صور قبیحه کدام است؟ مصداق، دیگر جنبه فقهی و حکمی ندارد و فقط جنبه موضوعی دارد و به همین دلیل نیز وابسته به هر عصر و زمانی تغییر می‌کند. به عنوان مثال موسیقی را در نظر بگیرید. موسیقی چون در تمام اعصار یکی از موضوعات مبتلابه جامعه بوده است، فراوان مورد بحث قرار گرفته تا دانسته شود که کدام موسیقی مصداق غناء است. همین امروز هم چون موسیقی یک نیاز اجتماعی جدی است، هنوز مورد بحث است. بخش اعظم برنامه‌های صدا و سیما را موسیقی تشکیل می‌دهد. موسیقی به عنوان ابزاری کارآمد در جریان انقلاب و جنگ نقش ایفا کرد. نوعی از موسیقی در نوحه خوانی و مرثی راجع شد که تأثیر روانی زیادی بر امکانات بسیج گذاشت. خوب حالا جا دارد از خودمان بپرسیم که غناء چیست؟ و این موضوعی است که در مورد آن نتیجه قطعی به دست نیامده است. یا در مورد پوشش، گمان می‌کنم اجماع فقها بر آن است که برای خانم‌ها جز در مورد وجه و کفین، پوشیدگی باید رعایت شود. بعضی‌ها نظر داده‌اند که پوشش نباید تحریک‌آمیز باشد. همین امر تحریک‌آمیز بودن، امری کاملاً عرفی است. در یک جامعه نوعی از لباس تحریک‌آمیز به شمار می‌رود و در جامعه دیگری همین لباس کاملاً عادی است. اصلاً تحریک‌آمیز بودن به ناظر بر می‌گردد نه به منظور. و بر اساس این مقوله ابداً نمی‌توان به ضابطه لایتنبری رسید. در مورد سایر کالاهای فرهنگی نیز می‌توان عین همین بحث‌ها را کرد. قانون‌ها هم در این موارد دقیقاً به همین علت دشوار بودن تعیین مصداق ساکنند و در نتیجه مشکل را چند برابر کرده‌اند. به عنوان مثال ماده ۶۳۸ قانون مجازات‌های عمومی صحبت از تظاهر به عمل حرام می‌کند و آن را جرم می‌داند. خوب تظاهر به عمل حرام ظیف و سیعی دارد و بخش عظیمی از رفتارها را در بر می‌گیرد. قانون باید دقیق باشد و جای تفسیر نداشته باشد. فقه شیعه به دلیل فاصله تاریخی‌ای که با حکومت داشته است، با مسائل اجتماعی نیز فاصله داشته و موارد نادری با مشخصی کرده است. علاوه بر این، در مورد آن مصادیقی هم که صحبت شده است، توافق کامل میان فقها وجود ندارد. حال در یک چنین اوضاعی مردم می‌خواهند بدانند که اعمال حرامی که تظاهر به آن اجرم است کدام‌ها هستند؟ آن‌ا عملی که در مسائل عملیه از آنها نام برده شده است، روشنند و بحثی در مورد آنها نیست. اما این مسائل موارد نادری را از کلیه اموری که مجموع رفتارهای انسان را تشکیل می‌دهد، در بر می‌گیرند و به اصطلاح بسیاری از رفتارها در حوزه فراغ قرار دارند و مورد حکم صاحبان فتوا هم نبوده‌اند، قاضی یا ضابط قوه قضاییه یا مأمور نیروی انتظامی هم که مجتهد نیستند، در نتیجه نمی‌توان دقیقاً از وقوع جرم صحبت کرد. یک مثال ساده را در نظر بگیرید: غلظت آرایش خانم‌ها که به واسطه آن بعضاً دستگیری‌هایی صورت می‌پذیرد. چه کسی و بنا بر کدام ضابطه‌ای تعیین می‌کند که تا این حد غلظت آرایش حرام نیست و از این میزان بیشتر، حرام است. در نتیجه موقعی که به مصداق می‌رسیم، تشتت در اجرای قانون و رویه

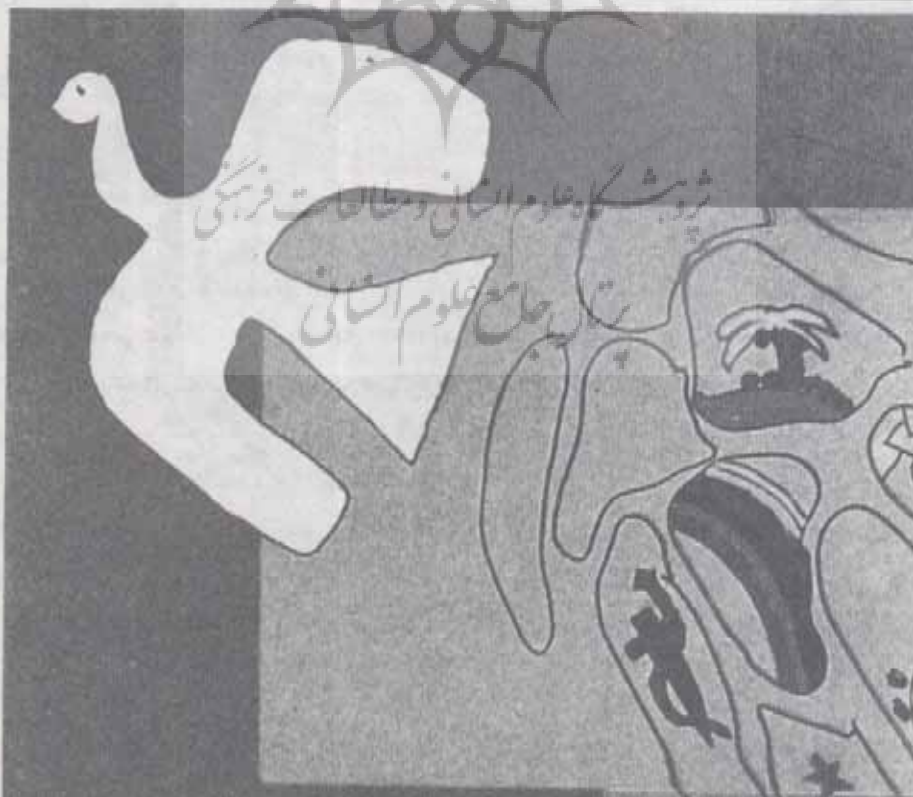
قضایای خودش را نشان می‌دهد. حال این مورد ماده ۶۳۸ یکی از موارد است. اما در سایر قوانین مشابه نیز عیناً با همین ناروشتی‌ها روبرو هستیم.

علاوه بر این، به نظر می‌رسد مشکل تعیین مصادیق، مشکل دیگری را نیز با خود به همراه می‌آورد و آن لزوم تأثیرپذیری قانون از عرف است. یعنی حتی به فرض شمارش دقیق مصادیق، اگر دیده شود که بخش عظیمی از جوانان یک کشور در مقام مجرم قرار می‌گیرند، این مسئله باید قانونگذار را به این فکر بیندازد که عرف جامعه در حال تغییر است و در نتیجه باید قانون موضوع بازبینی قرار گیرد. جامعه حقوقدانان ایران با این مسائل چگونه برخورد می‌کند؟

اولاً باید این مسئله را یادآور شویم که توجه به عرف امری است کاملاً مورد قبول فقه شیعه. این واقعیت در بحث‌های تخصصی‌ای همچون موضوع احکام تأسیسی و امضایی یا سیر نزول احکام بر پیامبر اکرم (ص) کاملاً روشن است. وجود مکتب‌های فکری مختلفی در اسلام و در تشیع که همه هم به عنوان مکاتب اسلامی مورد قبول هستند نیز بعضاً مربوط به همین تفسیر در عرف هاست. یعنی وجود اختلاف میان مکاتب فکری اسلامی یکی دیگر از دلایل تأثیرپذیری اندیشه فقهی از زمان و مکان است. نظرات یک فقیه آندلسی با یک فقیه لبنانی تفاوت داشته است. ما از مکتب بصره و مکتب حجاز صحبت می‌کنیم. یعنی همه می‌پذیرند که رابطه متقابل میان فقیه و عرف وجود دارد و هر فقیهی به طور آگاهانه یا ناخودآگاه متأثر از عرف است. یعنی در نظر گرفتن عرف امری پذیرفته شده در فقه شیعه است و تأثیر آن دقیقاً در زمینه تعیین مصادیق از همه جایزتر است. در نتیجه وقتی ما مصادیق را روشن نکردیم، یا جایی برای تأثیر عرف در قوانین باقی نگذاشتیم، عملاً تشخیص موضوع جرم را به قاضی واگذار کرده ایم. یعنی این قاضی است که به دلیل روبرو شدن عملی با مسائل و موارد باید به تشخیص خود خوانا بودن امری یا عرف یا ناخودآگاه بودن آن را محکم بزند. در این صورت مجرم دانستن یک فرد یا مجرم ندانستن او و نیز میزان مجازات می‌تواند از یک شعبه دادگاه به شعبه دیگر تغییر کند و این موضوع بدترین لطافات را نه فقط به دستگاه قضایی بلکه مستقیماً و به طور غیر مستقیم به جامعه وارد می‌کند.

در کنار این موضوع، یک اتفاق ناگوار دیگری نیز در شرف وقوع است و آن به وجود آمدن دو نوع فرهنگ در جامعه است. بیند ناروشتی مصداق‌ها و در نتیجه تأثیر کم قوانین از عرف باعث می‌شود که قوانین شکل ایستایی پیدا کنند و از آنجا که قوانین بازتاب فرهنگ رسمی و موظف به حراست از آن هستند، نتیجه این ایستایی چیزی جز تغییر پیدا نکردن فرهنگ رسمی و دور شدن آنها از فرهنگ رایج میان مردم نخواهد بود. یعنی فرهنگی که هر چند آرام آرام ولی به طور دائم در تغییر است. این امر باعث فاصله افتادن میان فرهنگ رسمی و نهادهای ضامن توسعه آن و مخاطبین این نهادها می

شود. یعنی این نهادها یک نوع فرهنگ را مورد نظر دارند و بر آن پافشاری می کنند، اما مخاطبین این نوع فرهنگ رسمی در برخی از موارد الگوهای رفتاری و اخلاقی دیگری را در نظر دارند. بدون آنکه گزینش مردمی مجرمانه یا خلاف اخلاق باشد. در نتیجه با ضمانت های اجرایی محکم دستوراتی در حوزه فرهنگ صادر می شود که متفاهم اجتماعی در آن حوزه چیز دیگری است و این تفاوت در مفهوم هم ابدأ به این معنا نیست که یک طرف مجرم است و طرف دیگر نیست، یک طرف گناهکار است و طرف دیگر معصوم یا بی گناه، بلکه به این معناست که فهم جامعه جور دیگری است، ادراک او طور دیگری است. مثالی بزنیم؛ امروز جشن هایی که در آن دختر و پسر با هم هستند، نوعاً ممنوع به حساب می آید و اگر کشف بشود، جرم تلقی می شود. حال آن که در بسیاری از بخش های اجتماعی ما و نزد بسیاری از خانواده ها که مسلماً با توجه به متدین بودن اکثریت بالایی از جامعه، اکثرآ پایبند به مسائل دینی هم هستند، این نوع جشن ها برگزار می شود. یعنی خانواده ها گرفتن جشن تولد یا دیگر جشن ها را که در آن همه اعضای خانواده ها با دوستان خانوادگی حضور دارند را کار خلاف دین خود نمی دانند، اما این کار جرم به حساب می آید. همین طور است در مورد موسیقی. شاید حجم عظیمی از موسیقی ای که بین جوانان رایج است، طبق تعریف قانونی جزو موسیقی ممنوع و مجرمانه است و کسانی که نوارهای این نوع موسیقی را در اختیار دارند، مجرم محسوب می شوند، خوب اکثرآ بخت با آنها یار بوده است و جرمشان کشف نشده است. یعنی اگر ما امروز از دید قوانین موجود به واقعیت های جامعه جوان کشورمان نگاه کنیم به این نتیجه باید برسیم که اکثریت بالایی از



جوانان ما مجرم هستند و واضح است که این نتیجه اشتباه است و در حال حاضر هیچ کسی به این مسئله اعتقادی ندارد، اعم از آنها که مسئولیت های حکومتی دارند یا افراد جامعه. در واقع این جوانان دست به این کارها می زنند بدون انگیزه مجرمانه، بدون انگیزه غیر اخلاقی، بدون آنکه آثار شخصیتی و روانی مجرمانه بر آنان مترتب شود. کسی که می داند کار خلافی می کند، مثلاً از دیوار خانه کسی بالا می رود، این خواه ناخواه آثار جرم بر شخصیتش مترتب می شود. یک مجرم دیگر درس نمی خواند، دیگر نمی تواند مسئولیت اجتماعی بپذیرد. یک مجرم به هر کجایی که وارد می شود فقط جنبه تخریبی دارد. کسی که عادت به ارتشاء دارد زندگی اش بر این اساس سامان می گیرد. یک سارق هر کجا که پولی را سراغ کند، فقط به فکر دزدیدن آن است. اگر بر حسب اتفاق بر مصدر کاری گذاشته شود، فقط فکر و ذکرش این است که چگونه از مردم رشوه بگیرد. اما این جوانانی که ما می بینیم اکثرآ به فکر تحصیل هستند، حالا در تحصیل موفق هستند یا نه مسئله دیگری است. یا در فکر ورزش و بازی با همسن و سالان خود هستند. بسیاری شان مقید به دین هستند و خیلی شان نیز حدود اجتماعی را قبول دارند و طبق آن رفتار می کنند. یعنی ابتدا شخصیت مجرمانه ندارند و افراد کاملاً سالمی هستند. خانواده شان آنها را سالم می داند و جامعه ای که در آن زندگی می کنند نیز آنان را سالم می شناسد. اما قانون به صرف آنکه چند نوار موسیقی غیر مجاز دارند، آنها را مجرم به حساب می آورد.

یعنی در واقع ما با وضع قوانین ناخوانا بنا واقعیت اجتماعی، خودمان داریم دستی دستی جوانانمان را به سمت مجرم شدن و شخصیت مجرم پیدا کردن سوق می دهیم.

تقریباً، یعنی ما افرادی را که همانطور که گفتم کمتر کسی باور به گناهکاری شان دارد، عملاً در دسته گناهکاران طبقه بندی می کنیم، یا حداقل کاری می کنیم که آنها را فکر کنند گناهکارند. حال در بعضی موارد تناقض از این هم شدیدتر است. ما وزارتخانه پرکاری داریم به نام وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که از جمله متولی امور چاپ و نشر کتاب است. با وجود آن که تمام کتاب هایی که در ایران چاپ می شود از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مجوز دریافت می کنند، با این حال وزارتخانه دیگری به نام وزارت آموزش و پرورش معمولاً اجازه استفاده از هر کتابی را نمی دهد. یعنی کتابخانه های مدارس حق ندارند هر کتابی را بخرند و در مدرسه نگهداری کنند. البته هستند مدارسی که این کار را می کنند، اما علی القاعده نباید این کار را بکنند. بچه ها حق ندارند با خود هر کتابی را به مدرسه بیاورند. خوب این موضوع خودش باعث دوگانگی است. یعنی یک کتابی است که نوجوان در خانه از والدینش می گیرد و می خواند و برای کتاب خواندن تشویق هم می شود، اما اگر بخواهد همین کتاب را به مدرسه ببرد و به دوستش بدهد مورد مؤاخذه قرار می گیرد. به او می گویند که کار خلاف کرده

است. در واقع ما جوانانمان را با کوهی از امر و نهی سه ویژه نهی - مواجه می کنیم که برای خودمان هم جا افتاده نیست و چه بسا قبول هم نداریم. امر و نهی هایی که به آنها جنبه جزایی نیز می دهیم. یعنی می توان جوان را به مقابل دادگاه فراخواند و یا در مدرسه او را توبیخ کرد یا حتی از مدرسه اخراجش کرد. اما این پایان کار نیست و به معنایی تازه آغاز بدی کردن ما به جوانانمان است. ببینید اکثر جوانان ما از خودشان تصویر مثبتی دارند. نه اینکه بی جهت، بلکه به این دلیل که خانواده هایشان که خیلی هم مراقب رفتار جوانان خود هستند، اکثر کارهای آنها را ناشایست نمی دانند. جامعه اش هم همینطور. حالا ما می آیم و به این جوان می گویم کاری که از نظر خانواده ات درست است، خودت هم عیبی در آن نمی بینی - مثلاً شرکت در یک میهمانی خانوادگی یا دوستانه نه فقط بد بلکه جرم است. چه وضعیتی برای جوان درست کرده ایم؟ فقط او را تشویق کرده ایم که به دنبال راه هایی باشد برای فرار از قانون. اولین تالی فاسد این ماجرا آن است که با این رفتار خود، جوان را به تمرین نقض قاعده دعوت کرده ایم. فی المثل جوانی کتابی را به مدرسه می آورد که با مجوز ارشاد چاپ شده است اما بنا به مصلحت هایی وزارت آموزش و پرورش در لیست کتاب های مجاز خود نگذاشته است. این جوان از ترس تنبیه یا تخطیب کتاب را مخفیانه به مدرسه می آورد، مخفیانه به دوست خود می دهد یا مخفیانه از دوستی می گیرد و می خواند. اینها همه تمرین هایی است برای فرار از قاعده، تمرین برای فرار از تعهدات قانونی. یعنی یک جوان، درست در سنینی که شخصیتش دارد شکل می گیرد، فرهنگش دارد ساخته می شود، دارد تمرین می کند که چگونه می توان از قانون فرار کرد. آنهم برای چه کاری؟ برای کاری که نه خودش، نه خانواده اش و نه مورد مثال کتاب حتی نه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، کار بدی نمی داند. مسلم است که موضوع صحبت ما در اینجا آن اکثریت جوانان سالم جامعه هستند و نه آن اقلیت بسیار کوچک بزهکار. دومین اثر سوی این وضعیت آن است که جوان یاد می گیرد که فی الواقع می شود از قواعد فرار کرد. یعنی قبح کار غیر قانونی و خارج از قاعده اجتماعی برای او همی ریزد. یعنی از نظر شخصیتی در وضعیت یک مجرم قرار می گیرد. یعنی کسی که دیگر فقط به جرم می اندیشد.

رساله جامع علوم انسانی

راه حل چیست؟ برای پایان یافتن این وضعیت که گمان می کنم اکثر افراد جامعه به تناقضات آن آگاه هستند، چه باید کرد؟ آیا باید قضات و وکلا قدم جلو بگذارند؟ مطبوعات مسائل را دقیق تر باز کنند تا مجریان به ابعاد مسئله پی ببرند؟

این بر می گردد به شاکله نظام حقوقی در ایران. نظام حقوقی حتی قبل از انقلاب و البته پس از انقلاب بیشتر، متأثر از فقه شیعه است. ۸۰ الی ۹۰٪ حقوق مدنی ایران تقریباً رونویس فقه شیعه است. پس از انقلاب تأثیر فقه شیعه بر حقوق کیفری خیلی تشدید شد، بدون آنکه واقعاً روی مصداق ها دقت

شود. این که حاکمیتی بر اساس انتخابی که مردم برای روی کار آوردن وی کرده اند، «باید» ها و «مطلوب» هایی را تعیین کند و بخواهد جامعه را به آن برساند، به معنایی حق اوست. یعنی وارد کردن فقه شیعه در حقوق کیفری علی الاصول حق و به معنایی وظیفه نظام جمهوری اسلامی بوده است. اما بحث بر سر آن است که قانون باید بتواند خیلی دقیق باشد. ببینید، توصیه، تازمانی که جنبه اخلاقی دارد خیلی لازم و خوب است، اما اگر بخواهد وارد به حوزه حقوق کیفری بشود، جنبه حساس تری پیدا می کند. وارد جزئیات شدن در زمینه حقوق کار بسیار سختی است. باید مفاهیم آنقدر دقیق و روشن باشد که جایی برای تفسیر باقی نگذارد. وقتی ما نمی توانیم دقت لازم را داشته باشیم، پرسش اینجاست که آیا این مقدار مداخله درست است؟ آیا واقعاً جامعه خود نمی تواند بدون دخالت قانونی دولت، خودش این مسائل را حل و فصل کند؟

ما در تعریف علمی می گوئیم اخلاق از معارف دستوری است. اما در عمل، اخلاقیات دستور بردار نیستند. نمی شود با دستور به کسی گفت از این رنگ خوشتر بیاید از این رنگ بدتر بیاید. نمی شود با دستور به کسی گفت از این آواز خوشتر بیاید و از آن آواز و صدا بدتر بیاید. همین بحث جدی تهاجم فرهنگی را در نظر بگیرید. فرهنگ کشورهای در حال توسعه هم اکنون در معرض تغییراتی است که عوامل آن از خارج از خودشان بر آنها تأثیر می گذارد. اما آنها هم دستوری عمل نکرده اند. اگر مردم کشورهای در حال توسعه به آن الگوهایی که از آمریکا و اروپا آمده است، رغبت نشان می دهند، کسی آنها را مجبور به تبعیت از آنها نکرده است. طوری وارد شده است که به ذائقه این مردم خوش آمده است. هیچ تفنگی بالای سر کشورهای در حال توسعه نگرفته اند که اینطوری لباس بیوش یا اینطوری آواز بخوان، اگر نکنی زندانت می کنم. آنها به سائقه فرهنگی آمده اند و جنس خود را طوری عرضه کرده اند که به ذائقه این افراد خوش آمده است. به همین ترتیب اگر قرار است با آن مقابله شود و یا اصولاً فرهنگ دیگری تبلیغ شود، اینجا هم باز کار دستور بردار نیست. مشکلی که ما در قانونگذاری برای جرائم فرهنگی و اجرایی قوانین مربوطه با آن روبه رو هستیم، عمدتاً از همین طرز نگرش ناشی می شود. نباید به این موضوع واقف شد که همه آنچه وابسته به مقوله اخلاق و فرهنگ هست را نمی توان با ابزار کیفر جلا برد. نمی توانیم انتظار داشته باشیم که الگوی خاصی را که در زمینه فرهنگی برتر می دانیم مایمل هستیم غلبه پیدا کند، فقط به قید دستور وارد حوزه باورهای مردم و به ویژه جوانان بکنیم. فراموش نکنیم که یکی از خصوصیت های شخصیتی جوانان آن است که نسبت به دستور عکس العمل نشان می دهند. در واقع تغییر مهمی که باید صورت پذیرد، تغییر در این نگرش است. یعنی این تصور را باید کنار گذاشت که همه جوانب اخلاقی را که مایلیم رعایت شود به شکل دستورات جزایی در بیاوریم. این نگرش نه فقط نتیجه مطلوب نمی دهد، بلکه همانطور که به آن اشاره شد، می تواند حتی نتیجه عکس هم داشته باشد. مناسب ترین راه، همان راه های فرهنگی است.

یعنی شما بر این نظر هستید که همه مسائل فرهنگی را باید از حوزه حقوق خارج کنیم و موضوع قانونگذاری قرار ندهیم؟

نه به این شکل. ببینید از خواص فرهنگ و اخلاق کلیت آن است. مثلاً گفته می شود که باید به پدر و مادر احترام گذاشت. حرف درست است، اما کلی است. حال آنکه در زمینه حقوق کیفری باید خیلی خیلی روشن و دقیق بود. قانون جزا نمی تواند کلی باشد. باید مصادیق آن دقیقاً معلوم گردد. مسائل اخلاقی و فرهنگی قطعاً برای جامعه ما خیلی مهم است، آنقدر مهم که قانونگذار تشخیص داده است که باید در اجزاء شاکله نظام حقوقی ما جایگاه بارزی داشته باشد. اما اهمیت صرف کافی نیست، باید مصادیق را روشن کرد و در متن قانون وارد کرد، اگر نتوانیم این کار را بکنیم، همان بهتر که شکل وضع کلی را کنار بگذاریم. در واقع اگر بخواهیم در این زمینه به نتیجه ای مطلوب برسیم باید دو کار عمده انجام دهیم؛ یکی این که چندگانگی مراکز که از آن ها دستورالعمل های اخلاقی و رهنمودهای فرهنگی صادر می شود از میان برداریم تا شهروند جوان مابینداند که کاری که می کند از نظر همه ادارات دولتی به یکسان جرم محسوب می شود یا به یکسان مجاز است. دوم آنکه باید یک پالایش حقوقی انجام دهیم، یعنی آن که دقیقاً سعی کنیم مصادیق جرائم فرهنگی را روشن کنیم تا بتوانیم بگوییم به عنوان مثال این ده مورد از جمله تظاهرات به عیال حرام است و جز این ده مورد، موارد دیگری نیست. اگر بتوانیم این پالایش حقوقی را انجام دهیم، آنوقت به راحتی می توان مشاهده کرد که این مصادیق با عرف در حال تغییر جامعه خواناست یا نه، وجودش به مصلحت است یا نه؟ و در صورتی که چنین نباشد، می توانیم اقدام به تغییر آن بکنیم. یعنی هم جامعه، به ویژه جامعه جوانان را از سردرگمی نجات دهیم و هم از فاصله میان فرهنگ رسمی و فرهنگ مردم بکاهیم و به اینجا برسیم که بنا بر قانونی که داریم، اکثریت قشر جوان کشورمان را در وضعیت مجرم ببینیم. بدون شک اجرای احکام باید مورد تأکید باشد، ولی نباید روزآمد کردن و تدقیق کامل حقوقی برای ایجاد قوانین و مقررات یکسان و وحدت رویه قضایی را فراموش کرد.

آقای نوردوزی از وقتی که در اختیار این گفتگو گذاشتید از شما سپاسگزاریم.